

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

کارگران انقلابی متحد ایران

۱۳ جولای ۲۰۲۴

مترسکی به نام رئیس جمهور در ایران

با پایان گرفتن مضحکه انتخابات زودرس ریاست جمهوری در ایران به دنبال مرگ رئیسی، به نظر می آید که دارودسته خامنه ای یعنی جناحی که در قدرت دست بالا را دارد به تغییری تاکتیکی روی آورده است. سیاست چماق رئیسی که با کشتار و زندان به سرکوب جنبش زن زندگی آزادی پرداخت نتوانست آن را به کلی خاموش کند. بن بست سیاستهای سرکوبگرانه در مورد حجاب و تداوم مقاومت زنان نمونه روشنی از شکست نسبی حکومت در این زمینه است که اگر آن را با وضعیت اقتصادی وخیم کشور بسنجیم می توان از یک شکست کامل صحبت کنیم. تورم لجام گسیخته، مزدهای به مراتب پائینتر از خط فقر تعریف شده توسط خود ارگانهای دولتی، بحران مسکن با قیمت‌های نجومی خانه و اجاره های هرچه بالاتر از دسترس اکثریت مزد بگیران و بازنشستگان دور و دورتر می شود. ورشکستگی صندوقهای بازنشستگی و حقوق های پائین بازنشستگی عقب مانده و پرداخت نشده، بیکاری، بویژه بیکاری جوانان و تحصیلکرده ها و گسترش مواد مخدر و خودکشی در بین این جوانان و....، بیلان فاجعه بار حکومت‌های پی در پی اصلاح طلب و اصول گرا است که رئیسی قرار بود نقطه پایانی بر آنها بگذارد. شکست او در سیاست داخلی و بن بست‌های رژیم در رفع و تخفیف تحریم ها و چاه ویل خاورمیانه که پول و امکانات و نیروهای رژیم را می بلعد، تغییری تاکتیکی را به هسته سخت رژیم تحمیل کرده است، تا شاید تعدیل هائی برای ایجاد تنفس رژیم و تحمیل عقب نشینی هائی به جنبش توده ای فراهم آورد، جنبشی که با توجه به شرایط ذکر شده قصد فروکش ندارد. این بار پزشک‌های اصلاح طلبی کمتر جاه طلب که بارها و بارها سرسپردگی اش را به درگاه رهبر ابراز کرده است نقش محلل و کارگزار این تغییر را به عهده گرفته است. مسعود پزشکیان پرورده شده این رژیم از همان اوان جوانی در دانشگاه تبریز با سرکوب دانشجویان پسر و دختر و شرکت در یک انقلاب فرهنگی زودرس نشان داد که شاگرد خلف خمینی و خط امام است. باند خامنه ای با در دست داشتن مجلسی با اکثریت اصول گرا و قبیضه قوه قضائیه، بیمی از این کارگزار اصلاح طلب نخواهند داشت. ترس از آمدن ترامپ و بیم های همه جناح‌های رژیم در باره دوره مبهم پسا خامنه ای شاید توضیحی جانبی برای این انتخاب باشد. ما بارها راجع به نمایش مسخره انتخابات در ایران و جدال سطحی و بی فایده جناح‌های حکومتی نوشته ایم. مردم ایران بویژه کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان با تکیه به تجربه ای طولانی از آزمون و خطا در خیزش ۹۶ توانستند از این دوگانه

فریب و توهم رها شوند. شعار «اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تمومه ماجرا» نقطه عطفی بود که بایستی به عنوان یک دستاورد بزرگ در مسیر جنبش انقلابی ایران ثبت شود.

تضادهای سیاسی جامعه ایران در نزاع ها و درگیری های درون جناح های حاکم محدود نمی گردند. باید به این نکته توجه داشت که: نزاع های درون حاکمیت که منعکس کننده تضاد منافع در میان خود استثمرگران و غارتگران بر سر تقسیم ثمرات استثمر کارگران و زحمتکشان و کنترل منابع و نحوه «اداره جامعه» و چگونگی «تعامل» با قدرت های خارجی برای داشتن سهمی از قدرت منطقه ای است، اختلاف و نزاعی است که به طور مستقیم هیچ ربطی به توده های زحمتکش ندارد و منافع کارگران و زحمتکشان با منافع هیچ یک از جناح های رژیم سازگاری ندارد و با پیروزی هیچ یک بر دیگری تأمین نمی شود. بی گمان مبارزات درون بخش های مختلف سرمایه داری و انعکاس آن در مبارزات سیاسی بین جناح های مختلف رژیم از این جهت که می توانند ماهیت ضد کارگری و ضد دموکراتیک همه آنها را بیشتر برملا سازند و تا حدی موجب تضعیف رژیم گردند به طور غیر مستقیم برای کارگران و زحمتکشان و همه نیروهای دموکرات جامعه می توانند اهمیت معینی داشته باشند و این وضعیت ممکن است فرصت های کوچکی برای گسترش مبارزه فراهم سازد. اما مبارزات کارگران و دیگر توده های زحمتکش مشروط به مبارزات درونی استثمرگران و جناح های مختلف حاکمیت نیست و نباید باشد. توده های زحمتکش، به ویژه کارگران، باید مبارزات مستقل خود را با اهداف ویژه خود، با استراتژی و تاکتیک خاص خود و با سازمان های مستقل خود به پیش ببرند. تنها در این صورت است که می توانند از مفرها یا فرصت های ایجاد شده در اثر نزاع های درونی جناح های مختلف حاکم به درستی، یعنی در جهت منافع و خواست های خویش، بهره ببرند. شعار تحریم فعال که در این دوره توانست اکثریتی از توده های مردم را به رغم ترندها و تقلب های رژیم و تبلیغات اصلاح طلبان و کارگزاران و سرسپردگان آن، از صندوق های رای دور کند موفقیتی نسبی برای اپوزیسیون انقلابی در ایران است. در ساختار رسمی قدرت در جمهوری اسلامی، سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در زیر هرم قدرت قرار دارند. نه باین معنی که قدرت حاکم بر آنها استوار است. بلکه این قوا بیشتر ویتترین «دموکراسی» رژیم اند که جمهوریت رژیم اسلامی را به نمایش می گذارند. قانون اساسی جمهوری اسلامی و احکام حکومتی با ده ها رشته مرئی و نامرئی، انتخابات نمایندگان و ریاست جمهوری و روند کار قانون گذاری و اجرائی و قضائی را به ید قدرت ولی فقیه و قوانین نوشته و یا نانوشته شرعی و اسلامی، گره زده و به یکباره آنها را از محتوای دموکراتیکش خالی کرده است. انتخابات، هر چند سال یکبار، صحنه نمایش نزاعهای درونی رژیم و ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به آن در نظر افکار هنوز متوهم بخشی از مردم ایران و جهان است.

قانون گریزی و نقض قوانین مصوبه خود جمهوری اسلامی - با وجود این همه نهادهای موازی و بالای سر مجلس و دولت و رئیس جمهور، امری متداول است. البته سردمداران رژیم مثل همیشه برای توجیه این امور از کلاه شرعی مدد می گیرند. این محدود کردن حق قانون گذاری در جمهوری اسلامی ریشه در اعتقاد ولائی و اختصاص حق قانون گذاری به خدا و نمایندگان او، پیامبر، ائمه و فقهای صالح دارد. تا جائی که خمینی در یکی از سخنرانی هایش خطاب به نمایندگان مجلس، آن را «یک مجلس مشورتی» خواند. (کیهان ۶۷/۷/۲۵) علاوه بر محدودیت های «قانونی» بر کار نمایندگان مجلس، روشهای غیر «قانونی» هم امری رایج است. اعمال محدودیت از طرف گروه های فشار حزب الله و انصار الله و مطبوعات گوش به فرمان رهبری، با تهدید و فشار به هر نماینده ای که از خط خارج شود و حتی تعقیب و دستگیری آنان علیرغم حق مصونیت پارلمانی، بارها و بارها صورت پذیرفته است. حکم حکومتی هم آخرین سلاح رهبر است که با آن می تواند هر روندی را که در مجلس نمی پسندد، قطع کند با

وجود همه این ترندها، انتخابات جناحی رژیم که بین خودی ها انجام می گیرد، خالی از تقلب و خدشه نیست که اغلب توسط خودی ها رو شده است.

جناح حاکم بر اساس تفسیر و قراردادن شرط التزام عملی به اسلام و وفاداری به ولایت فقیه و قیود دیگر، راه ورود به مجلس و ریاست جمهوری را بر روی بخشی از خودی ها نیز بسته است. نام هائی چون - صادق خلخالی- هادی غفاری- محتشمی پور- بهزاد نبوی- و ... در انتخابات مجلس چهارم (۷۵-۱۳۷۱) در لیست ردهندگان صلاحیت قرار گرفتند. عباس عبدی، هاشم آقاجری، عبدالله نوری، حمید رضا جلالی پور هم در دوره ششم به همین سرنوشت دچار شدند. در دوره های جدید سه رئیس جمهور سابق اکبر هاشمی رفسنجانی (سال ۹۲) - روحانی (برای ششمین دوره مجلس خبرگان) و احمدی نژاد و علی لاریجانی رئیس سابق مجلس و اسحاق جهانگیری معاون روحانی و بسیاری از نمایندگان سابق نیز به این لیست اضافه شده اند. بدین ترتیب، دامنه رد صلاحیت ها در هر دوره دامن تعداد بیشتری از خودی ها را می گیرد. رد اعتبارنامه های وزرائی که کاملاً در خط رهبری نیستند، روشی دیگر برای اعمال نفوذ بر روی قوه اجرائیه است. دولت در اجرای وظایفش از نظارت استصوابی و استمرار شورای نگهبان در امان نیست. بر اساس تفسیری که شورای نگهبان از اصل ۴ قانون اساسی دارد، چرا که تفسیر قانون اساسی هم از اختیارات شورا است، تمام آئین نامه ها، اساسنامه ها، مقررات و مصوبه های هیأت دولت و انواع دیگر مصوبه های اداری و قدرت اجرائی، زیر نظارت و بررسی شورای نگهبان قرار دارند و در صورت عدم انطباق آنها با موازین شرعی رد می شوند. انتخاب رئیس جمهور هم تابع شرایطی است که همه کس نمی تواند از حق انتخاب شدن برخوردار باشد. طبق اصل ۱۱۵ «رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر و دارای حسن سابقه و امانت و تقوی و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی کشور». اصل ۱۲۲ رئیس جمهور را در مقابل ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول می داند.

بر اساس اصول فوق، در مرحله اول نیمی از جمعیت ایران، یعنی زنان از حق انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور محرومند. در درجه دوم، سنی ها و معتقدان به ادیان و مذاهب دیگر و لامذهبان نیز از این حق محروم شده اند. شرط قبول ولایت مطلقه فقیه و اطاعت از رهبر باز هم شرایط را محدودتر می کند و سر آخر نظارت استصوابی شورای نگهبان جایی برای احراز نامزدی رئیس جمهوری، غیر از خودی های خیلی نزدیک به رهبر باقی نمی گذارد. بدین ترتیب بود که در تمام دوره های انتخابات ریاست جمهوری- تعداد محدود و محدودتری از نامزدها از صافی شورای نگهبان گذشته اند و مردم را دعوت کرده اند که از میان این منتخبین رهبر، یکی را انتخاب کنند. کار به اینجا تماماً ختم نمی شود. طبق اصل ۱۱۰ پس از انتخاب رئیس جمهور، رهبر باید مقام او را تنفیذ نماید و هم اوست که اختیار عزل او را دارد. در حقیقت اعمال ریاست قوه اجرائی در موارد مهم بر اساس اصل ۶۰ قانون اساسی، بر عهده رهبر است. چنین بود که حتی اصلاح طلبی چون خاتمی در عمل نتوانست گامی فراتر از حیطة قدرت رهبری و قانون اساسی و همه نهادهای قدرت واقعی بردارد. سر آخر هم او خود را «تدارکات چی» ای بیش تعریف نمی کرد. در پس این کشاکش ها و تضییقات، گرایشی در حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد که «مجلس و ریاست جمهوری را بیهوده و مزاحم می دانند و صلاح خویش را در انحلال آن می جویند. شکل حکومت مطلوب آنها، اگر مجلسی با آن سازگار باشد، شورائی از منتصبان ولی فقیه است.» (نظام حکومتی- ص ۱۰۰). این جناح، آشکارا از «حکومت اسلامی» صحبت می کند. ولایت را به معنای مطلق مضاعف آن، و به نحوی عاری از هرگونه عنصر جمهوریت، طلب می کند. برای جناح اصولگرا، این نظام الهی است. رهبرش به عبارت آیت الله

مشگینی منصوب خداست. سپاه و ارتشش جندالله، جوانانش حزب الله، و ملت خودی اش اولیاءالله هستند. مصباح یزدی می گفت: «ولی فقیه در حکومت اسلامی مشروعیت خود را نه از مردم، بلکه از خدا می گیرد.» (شرق آنلاین ۸۴/۴/۲۷). او می گوید: «ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات خبرگان رضایت ولی فقیه است. او می تواند منتخب مردم را نصب نکند. در کنار اسلام، جمهوری نداریم، این نوعی شرک است.» پیوند و رابطه سه قوه هم به واسطه اصول ۱۱۳ و ۱۱۰ و اختیاراتی که به رهبر داده شده و هم در عمل از طریق انتصابات و نهادهای وابسته و موازی، توسط او انجام می گیرد و در حقیقت اراده ولی فقیه است که در همه این سه قوه جاری است.

خروج از این تناقضات ذاتی راه حلی جز عرفی کردن و دموکراتیک کردن کل سیستم دولتی (در معنی وسیع کلمه که شامل همه نهادها و قوانین و مقررات اجرائی، قضائی و قانون گذاری است) ندارد. راه عرفی کردن و دموکراتیک ساختن کل روبنای سیاسی و قضائی جامعه، تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گشوده می شود. دست و پای بورژوازی ایران از بدو تولدش با بندهای زیادی به مذهب و قدرت روحانیان بسته شده است. اپوزیسیون بورژوازی کنونی نیز از این قاعده مستثنی نیست. بعضی جناحهای آن مانند سلطنت طلبان و مجاهدین خلق و ملی - مذهبی ها آشکارا از این وابستگی دفاع می کنند و جناحهای لیبرال این اپوزیسیون نیز فاقد رادیکالیسم لازم برای عبور از این مانع هستند. تنها یک انقلاب کارگری متکی به اکثریت کارگران و زحمتکشان، ظرفیت لازم برای گذار به سکولاریسمی کامل و دموکراتیک دارد.

در یک سیستم نمایندگی واقعی و مستقیم، «همه کس حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای اداره امور دارد و انتخابی بودن و قابل عزل بودن آنها با نظر اکثریت انتخاب کنندگان در هر لحظه ممکن است. حق کامل بحث، نقد و بررسی و شور بر سر تصمیمات و وظایف اجرائی، حق همه افراد جامعه است و اقلیت در تصمیمات عملی تابع اکثریت است.» در یک سیستم دموکراتیک و جمهوری واقعی متکی به آرای مستقیم اکثریت مردم (یعنی در جمهوری شورائی) قضات عالی و سیستم قضائی انتخابی هستند و مستقیماً توسط مردم و یا نهادهای انتخابی آنان برگزیده می شوند و هرگاه اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند، قابل عزلند. همه محاکمات در حضور هیأت منصفه انتخابی و به صورت علنی و با حضور تماشاگران انجام می شود. دادگاه های اختصاصی ممنوع و غیر قانونی اند. هر متهمی حق دارد، آزادانه با انتخاب وکیل مدافع چه تسخیری و چه غیر تسخیری و یا شخصاً از خود دفاع کند. همه حق دارند که علیه هر مقام و یا نهاد دولتی و غیر دولتی به دادگاه اعلام جرم نمایند. در این جمهوری، صلاحیت بررسی مطابقت یا مغایرت قوانین عادی با قانون اساسی با شورای عالی قوانین کشور، مرکب از حقوقدانان و نمایندگان قضات و وکلای دادگستری کشور است.»

تضادهای درونی استثمارگران (از جمله تضادهای بین جناح های مختلف رژیم)، به خودی خود و به طور مستقیم، تضادهای ثمربخشی برای توده های زحمتکش نیستند. به عکس، تضادهائی در جامعه وجود دارند که ثمربخش و زاینده اند یعنی تکامل آنها زمینه را برای برافتادن استثمارگران و ستمگران و عرصه های ستم و استثمار فراهم می کند. یکی از این تضادها تضاد بین استثمارشوندگان و استثمارگران است که اساساً به گرد تضاد بین کار و سرمایه یا تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار تکامل می یابد. تضاد مهم دیگر، تضاد کل نظام سیاسی و حقوقی حاکم (یعنی کل رژیم جمهوری اسلامی با نهادهای مختلف نظامی، انتظامی، امنیتی، اداری، قانونگذاری، حقوقی و ایدئولوژیک و فرهنگی آن) با شالوده اقتصادی و نیروهای مولد جامعه است که در عرصه اجتماعی به صورت تضاد بین رژیم حاکم با اکثریت بالای ۹۰٪ مردم پدیدار می شود. در هر دوی این تضادها طبقه کارگر

طرف اصلی این مبارزه است در این تضاد، طبقه کارگر هم به عنوان طبقه ای که مهم ترین مظهر نیروهای مولد پیشرو جامعه و بزرگترین مولد ثروت اجتماعی است و هم به عنوان طبقه استثمار شونده اصلی که در معرض انواع ستم ها قرار دارد طرف اصلی دعواست. در تضاد بین کل نظام سیاسی و حقوقی حاکم و شالوده اقتصادی و نیروهای مولد جامعه، که به صورت تضاد بین رژیم حاکم با اکثریت بالای ۹۰٪ مردم تجلی مییابد نیز طبقه کارگر طرف اصلی است، زیرا اکثریت این ۹۰٪ را تشکیل می دهد و نوک تیز سیاست ارتجاعی و ضد دموکراتیک رژیم به ضد کارگران است و نظام سیاسی و حقوقی و اداری حاکم بیش از همه به کارگران لطمه می زند و دموکراسی بیش از همه به نفع طبقه کارگر است. توجه کارگران و دیگر توده های زحمتکش باید معطوف به این دو تضاد، یعنی تضاد بین کار و سرمایه و تضاد بین کل رژیم سیاسی و حقوقی حاکم با اکثریت بالای ۹۰ درصدی باشد. تنها با تکامل این تضادها و با ایفای نقش فعال و آگاهانه کارگران در مبارزات ناشی از آنها، یعنی در مبارزات سیاسی و اقتصادی و نظری و فرهنگی در جهت تغییر بنیادی رژیم سیاسی و اجتماعی، می توان امید بهبود زندگی و پیشرفت اقتصادی، رفاه اجتماعی و فرهنگ پیشرفته انسانی داشت.

تیر- سرطان- ۱۴۰۳